تطبیق فعلیت انشائات طولی در آیه حرمت اکل میته و فرض اضطرار

مثالی که من از آیه شریفه عرض میکنم، این است. به گمانم در پنج-شش مورد در جاهای مختلف، قرآن کریم تذکر میدهد که وقتی به خوردن یک چیزی مضطر شدید، خداوند میبخشد. همانی که دیروز هم اشاره کردیم. اما یک آیه شریفه هست که برای مقصود من که میخواهم بگویم دو تا بالفعل هستند ولی در طول هم هستند و تضاد هم نیست، خیلی مضمون قشنگی دارد. میخواستم ببینم مفسرین چه گفته اند اما نشد. مضمون آیه شریفه را ببینید.

> «إِنَّمٰا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمٰا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بٰاغٍ وَلاٰ عٰادٍ فَلاٰ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»[1].

خب اگر گناهی نیست، مغفرت معنایی دارد؟! آیه را چطور معنا میکنید؟ «فمن اضطر ... فلا اثم»؛ اصلاً گناه نیست، خدا که میبخشد! خب باید گناهی باشد تا اسم غفور الهی معنا پیدا کند. گناه نیست، خدا میبخشد! خب وقتی گناه نیست خدا چه چیزی را ببخشد؟!

شاگرد: دفع اثم است نه رفع آن.

استاد: غفران، ستر است.

شاگرد۲: خداوند بهخاطر رحمت و مغفرتش این را برداشت.

استاد: با مغفرت، حکم را بر میدارند؟! مغفرت ستر است. آمرزش است. با رحمت بله ولی با مغفرتش چه؟

شاگرد۲: یکی بحث آثار وضعی است و دیگری بحث تکلیفی است. تکلیفی آن را با رحمت برداشت و آثار وضعی آن را با مغفرت برداشت. معنای مغفرت عام است.

استاد: مغفرت نزد عرف عام یعنی ستر آثار میته ای که خورده ای مغفرت بهمعنای غفور است؟! وقتی شما میگویید «انه غفور» به ذهن عرف عام چه معنایی میآید؟ به فرمایش شما بگویم روی یک مبنایی آیه توجیهپذیر است، من اصلاً حرفی ندارم. من میخواهم بگویم لحن آیه شریفه چیست. به متفاهم عرف نگاه کنید، وجه بالفعل شدن دو حکم طولی ثبوتی را بهراحتی

می‌توانی از این آیه به دست بیاوری. به خلاف اینکه باید یک جوری توجیه کنی و بگویی آثار وضعی آن است.

اما طولی را ببینید: میته حرام شده اما وقتی مضطر شدی، «فلا اثم علیه». یعنی آن چه که بالفعل است در حکم طولی دوم است؛ حکم اضطراری که آمد، در حال اضطرار، اثم نیست. اما خدای متعال از اصل انشاء ثبوتی حرمت در مرتبه خودش دست برداشته؟! دست برنداشته. هنوز هم میته حرام است اما تو ناچار هستی. نه اینکه من آمدم دست برداشتم؛ کما اینکه الآن اینطور معنا می‌کنند؛ می‌گویند چون شما ناچار شدی من شارع از حرفم گذشتم و از آن دست برداشتم. نه! می‌فرماید من از آن دست برنداشتم. آن انشاء من در مرتبه خودش مشکلی ندارد، چون تو مشکل داری، «فلا اثم»، اما «غفور». یعنی آن حکم اصلی در مرتبه خودش بالفعل است. و لذا معنا دارد که بگوییم مغفرت هست. مغفرت به این خاطر که الآن آن هم بالفعل است اما در مرتبه خودش.

شاگرد: اینکه در مقام انشاء از آن دست برنداشته و الآن هم بالفعل است، یعنی آثار هم ثابت است. من می‌خواهم بگویم اثم نیست ولی اگر آثارش بماند با عدالت خداوند سازگار نیست. پس باید بگوییم مغفرت، برداشتن آثار آن است؛ یعنی آثارش این است که برای شما سنگینی‌ای ایجاد می‌کند که در مسیر عبودیت شما مؤثر است.

شاگرد۲: اثر وضعی، مست کردن که باقی است.

شاگرد: نه، آن اثر وضعی‌ای که در بندگی خداوند مزاحم است.

استاد: کدورت روح.

شاگرد: اگر بگوییم در مقام انشاء هست، پس باید آثاری داشته باشد. آثار تکلیفی آن را برداشته‌اند... .

استاد: آن چه که عرض من است، این است: شما هیچ چیزی را قیچی نکنید. ولی در جای خودش آن‌ها را ببینید. یعنی وقتی طولیت تصور شد، آن چیزی که در طول است، هیچ چیزی از آن چیزی که در طول خودش دارد کم ندارد. و لذا می‌گویید اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل. اگر شما ندانید هم هست. چرا؟ چون خدای متعال در موضوع حکم ثبوتی علم را که لحاظ نکرده. گفته میته حرام است. مضطر بشوی یا نشوی. بدانی یا ندانی. در ارتباط طبایع، آن ملاحظه نشده. این مرحله اول است. این پایه کار است و خداوند هم از آن در رتبه خودش دست بر نمی‌دارد؛ یعنی بگوید حالا که اینطور شد من از همان چیز دست برداشتم. نه. ببینید چقدر تفاوت است بین دست برداشتن با سوار کردن یک حکم روی حکم قبلی. یک وقتی من دست می‌دارم. خب وقتی دست برداشتم، آن هم رفت. اما یک وقتی می‌فرماید من روی حکم قبلی خودم یک چیزی سوار می‌کنم. طول به این معنا است. یعنی الآن روی آن یک انشائی می‌گذارم که الآن هم آن انشاء هست، فقط روی آن یک چیزی سوار شد. در همین برنامه‌نویسی که گفتیم، به آن اوراهال می‌گویند. یعنی کارهای عجائبی را شبیه این انجام می‌دهند. یعنی یک چیزی با اینکه موجود است و آتش زیرخاکستر است، اما در این محل رفتار دیگری از آن سر می‌زند.

شاگرد: منظور شما از فعلی بودن آن‌ها تنجزش نیست. یعنی می‌خواهید بگویید آن سر جای خودش هست.

استاد: بله، وقتی جاهل است که اصلاً فاعلیت ندارد.

شاگرد: اینکه می‌گویید فعلی است یعنی سر جای خودش هست.

استاد: من فعلی بودن را معنا کردم. یعنی آن چه که مولی در موضوع ثبوتی در نظر گرفته و ملاحظه کرده الآن در خارج موجود است. این مطلب واضحی است که مشکلی هم ندارید. ما که فعلی می‌گوییم به این معنا است.

شاگرد۲: چون بخشیده اثمی هم نیست.گویا متأخر شده.

استاد: خوب است. چون بخشیده، «لااثم». چه چیزی را بخشیده؟ اگر حکم بالفعل نیست، چه چیزی را می‌خواهد ببخشد؟!

شاگرد۲: بالفعل است.

استاد: من می‌خواهم همین را عرض کنم. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند معنا ندارد بگویند هم جایز است بخوری و هم جایز نیست بخوری. خب وقتی در طول هم هستند چرا معنا ندارد؟! یک حکم طبیعی بود که نباید بخوری، الآن در طول او، در این شرائط اضطرار جایز است که بخوری. آن هم بالفعل است. یعنی روی آن سوار شده. نه این‌که از حکم قبلی خودش دست برداشته باشد.

> 38:49

شاگرد: خلاصه فرمایش شما را می‌توان به این صورت گفت: این شخص بما هو طبیعی المکلف «له اثمٌ»، اما بما هو مضطر «لا اثم له». «ان الله غفور رحیم»، می‌گوید این دو با هم هست و این‌که «غفور» می‌گوید به لحاظ همان مکلفی است که «له اثم».

استاد: بله.

شاگرد: یعنی طبق فرمایش شما «فلا اثم له» هم ندارید، بلکه مرتب دارید. «فلا اثم له» به لحاظ صنفی است که الآن مضطر است. ولی به لحاظ این نمی‌گوید «ان الله غفور رحیم»، بلکه به این لحاظ می‌گوید که او همین الآن مکلف است و آن حرمت برای طبیعی مکلف بود و الآن هم هست.

استاد: بله. در حکم ظاهری و واقعی فرض گرفتیم الآن اماره معتبره ای آمده و کاری که عند الله حرام است را می‌گوید حلال است. اماره، مثلاً کذب بوده ای بد فهمیده‌اند. علی ای حال برای او حجت بوده و گفته حلال است. ولی فی علم الله این اماره غلط است و حکم حرمت است. روی مبنای تضاد، الآن کسی که دنبال اماره معتبره می‌رود، گناه دارد ای ندارد؟ ندارد. می‌گوییم حال که دنبال این اماره رفتی ولی واقعاً این کار حرام بود، خدا تو را می‌بخشد! خب چه چیزی را ببخشد؟! او که گناهی نکرده است. چرا می‌گوییم چون گناهی ندارد معنا ندارد که ببخشد؟ چون داریم آن‌ها را در عرض هم و متضاد می‌بینیم.

اما اگر طولی دیدیم؛ اگر یک دلیل آمد و گفت شما طبق اماره عمل کرده‌ای، خدا می‌بخشد و خدا غفور است. با این مبنا اصلاً نیازی به تواریل ندارد. طبق آن مبنای تضاد باید تواریل کنیم. شأنیت این بود که اگر می‌دانستی گناه کرده بودی! اما طبق این مبنای طولیت اینطور نیست. «انّک عملت بالاماره المعتبره فأخطأت، انه غفور رحیم». شما حرام واقعی را انجام داده‌ای، ولی حجت معتبره بر حلیت داشتی. خدا تو را می‌بخشد. خب خدا چه چیزی را ببخشد؟! با این توضیحی که عرض می‌کنم روشن است. اگر دلیلی به این صورت آمد توجیه نمی‌خواهد. خدا می‌بخشد.

شاگرد: مغفرت تنها در مورد حرمت است یا هر نقصی را شامل می‌شود؟

استاد: بله، لذا من معنای عرفی را گفتم. و الّا اگر بخواهیم توجیه کنیم شاید بالای سی معنا برای مغفرت گفته اند. شاید مکرر گفته باشم که از زیباترین معانی مغفرت این است؛ ذیل آیه شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ»[2]، حضرت فرمودند: «قل للذين منا علیهم بمعرفتهم أن يعرفوا الذين لا يعلمون ، فإذا عرفوهم فقد غفروا لهم»[3]، چقدر زیبا است! وقتی شما چیزی به کسی یاد میدهید دارید او را می آمرزید. غافر او هستید. تا این اندازه است. همین که آقا فرمودند. خدای متعال وقتی آثار اکل میته و آن کدورت هایی که میتواند در روح شخص اثر بگذارد را از بین میبرد، غافرِ او است. یعنی دارد آن نقص ها را دارد ستر میکند؛ دفع ای رفع. من اصلاً در اینها مشکلی ندارم.

من میخواهم روی حساب ظاهر و متفاهم عرف، وقتی غفور میگوییم مغفرت ذنب است. اگر یک دلیل به این صورت آمد، روی مبانی انشائات طولی، دیگر نیازی به آن وجوه ندارید. به‌صورت ظاهر خودش معنا میشود. چون این بالفعل است، به عنایت بالفعل بودن چیزی که در آن ملاحظه اضطرار و علم نشده بود، خدا او را می آمرزد. یعنی الآن حرام انجام دادهای، حرامی که نسبت به موضوع ثبوتیاش بالفعل بود. نه بیش از این. یعنی در موضوع ثبوتی، شارع مقدس، عجز تو را قید نکرده بود. او گفته بود اکل میته حرام است، روزه واجب است. همان هایی که مفصل در اقصر الطرق عرض کردم. این، مبانی آن است. اگر مبادی آن را ملاحظه نکنید دوباره مبهم میشود. با آن مبادی میفرمایید من آن را در ابتدا قرار ندادهام. همیشه این را عرض میکردم؛ در کوچه میپرسد نماز ظهر چیست؟ میگویید در دین نماز ظهر واجب است. چهار رکعت میخوانند. حال بعد بگوید اگر بچه بود چطور؟ اگر زن حیض بود چطور؟ اگر مسافر بود چطور؟ باز هم چهار رکعت است؟ میگویید اینها برای بعدش است. و الّا آن چیزی که گفتم را میفهمیدم که چه میگویم. من گفتم در شریعت اسلامیه یکی از واجبات نماز چهار رکعتی ظهر است.

شاگرد: اینجا هم مثل «کثیر الشک لا شک له»، است. یعنی موضوع را نگه داشته و حکم را برمیدارد. در اینجا موضوع فعلیت حرمت در اکل میته را گذاشته و حکم آن را برداشته است. به‌خاطر رحمت و مغفرتی که داشته. مطلب دیگر در توبه است که میفرمایند «کمن لا ذنب له». اینجا هم معنایش همین است؟ یعنی او فعل حرام را انجام داد و بعد از آن فعل توبه کرد، میفرمایید «کمن لاذنب له». به نظر میرسد اینها با هم متفاوت هستند.

استاد: بله، آن چه که من به دنبالش بودم با هر متفاوت است. آن چه که مقصود من است به این صورت نیست. ولو آنها در موطن خودش درست است. اما آن چه که میخواهم عرض کنم این است: میخواهم بگویم وقتی یک حکم بالفعل است و در موضوع ثبوتی آن، ملاحظه‌ای نشده و آن موضوع الان هست، اقتضاء صدق مغفرت الهی را میآورد.

در مبانی حق الطاعة، مواردی هست که ما میتوانیم بگوییم حتی اگر باعثیت نداشت، فرض معقولی هست که خداوند او را عقاب کند. یعنی وقتی با اقصر الطرق، بالفعل فرض گرفتیم....؛ مثال آن را در چراغهای راهنمایی رانندگی عرض کردم؛ میگویند اگر از چراغ قرمز در شدی باید جریمه بدهی، بعد شما میگویید من مریض داشتم و ناچار بودم. میگویند تو الآن به زندان نمیروی اما باید جریمه بدهی. یعنی ما که جریمه را فرض گرفتیم در آن قید نکردیم، نباید کسی مریض داشته باشد. میخواهم مثال بزنم. یعنی در موضوع تقنینی یک چیزهایی ملاحظه نشده است. وقتی نشده اقتضاء این را دارد. بله، پلیس میتواند تخفیف بدهد و بگوید چون مریض داشتی من تو را جریمه نمیکنم. ولی در متن قانون به این صورت نبود که کسی که مریض ندارد اگر از چراغ قرمز در شد جریمه میشود.

شاگرد۲: اثر فعلیت دوم چیست؟

استاد: فلعیت دوم خیلی کار انجام میده. اضطرار چه چیزی میآورد. یعنی الآن او دارد میته را میخورد، این اثر فعلیت دوم است.

شاگرد۲: فعلیتی که حرام است را عرض میکنم.

استاد: من آن را اول میگویم. اول و دوم اگر از این طرف نگاه کنید یا از آن طرف نگاه کنید برعکس هم میشوند. اگر اول، حرمت اکل میته باشد، دوم این میشود که وقتی مضطر شدی دیگر مانعی ندارد. آثارش چیست؟ اینکه الآن میخوری و چوبت نمیزنند و مذمتت نمیکنند.

شاگرد۲: دراینصورت غفران هم صدق میکند.

استاد: فعلیت دوم که هست، یعنی میخورد و چوبش هم نمیزنند. او میگوید او دارد حلال میخورد. فعلیت یعنی چه؟ یعنی چون مضطر است الآن با اتصاف به وصف حلیت میته را میخورد. دقیقا الآن حلال خور است.

حاج آقا میفرمودند. کسی از تجار بود. خیلی متمول بود. نزد میرزای قمی نشسته بود. گفت آقا من به جایی رفتم، گرفتار شدم. گفتند باید شراب بخوری. گفتم فلان مقدار پول حساب میدهم، حاضر نشدند. گفتم باغ در فلان جا دارم به شما میدهم، حاضر نشدند. مدام اضافه کردم تا تقریبا ً نصف اموالم را شامل شد. اموال مهمی هم بود. آن جا که رسید دیگر حاضر شدند دست بکشند. گفتند خب این را به ما بده، از این اجباری که سر خمر داریم دست بر میداریم. این را برای میرزا به‌عنوان کاری که انجام داده تعریف میکرد. حاج آقا میفرمودند میرزا تا آخر گوش داد، در آخر فرمود: یک شرب خمر حلال، خدا نصیبت کرد که بخوری، اما نخوردی! یعنی شرب خمری که در حالت اکراه، حلال است؛ این اجحاف مالی باعث شد که حرام شود. میرزا گفتند یک شرب حلال! این عبارتی بود که حاج آقا از میرزا نقل میکردند. خود میرزا گرفتار صاحب ریاض شده بودند. به ایشان نگفته بود و بعد از سفره به ایشان گفته بود که کشمش داشت. آن هم جور دیگری بود.

ببینید شما در توجیه اینها، هیچ چیزی را برندارید. اگر از آن ارتکازاتی که دارید چیزی را بردارید، بحث صدمه می بیند. یعنی با این بیانی که من عرض کردم تمام چیزهایی که در وقت اضطرار میدانید بر داشته نمیشود. همه چیزهایی که میدانید موجود است. طولی بودن به همین معنا است. یعنی شما چیزهایی را که در موطن خودش میدانید، هیچکدام را به‌خاطر گیر افتادن در تضاد قیچی نکنید. آقا خوئی فرمودند نمیشود! برای اینکه تضاد را رفع کنیم باید آن را از فعلیت بیاندازیم. میرزای نائینی در تقریر حرف میرزای بزرگ و شیخ فرمودند چرا نمیشود؟! ما تعقل میکنیم هر دو بالفعل است. چون دو رتبه است تضاد نیست.

شاگرد: با این بیان شما حتی میتوان گفت که آن هم منجز شود. هر دو با هم منجز شوند.

استاد: ببینید باید تنجز را معنا کنید. اینجا از الفاظی هست که دو-سه اصطلاح دارد و هر کسی هم یک چیزی را قصد میکند. این نمیشود. باید دقیقا ً تنجز را معنا کنیم. همانطور که من فعلیت را معنا کردم، شما تعریف دقیقی از تنجز بگویید تا بعد بگویید در اینجا تنجز هست یا نیست.

والحمد لله رب العالمین

[1] البقره ۱۷۳

[2] الجاثیه ۱۴

[3] بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۲۳ صفحه : ۳۸۴

بازبینی #1
ایجاد شده 2 مه 2026 12:01:46 توسط ... .
به روزرسانی شده 2 مه 2026 12:04:55 توسط ... .